



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۲/۰۱/۱۸



عزیز الله کهگدای

## یادداشتهای حافظ نور محمد کهگدای

قسمت ۶۲

**\* عودت خانواده طرزی از دمشق بکابل:**

خانواده طرزی که از طرف امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان بنا به علتی درشام تبعید شده بودند بعد از فوت امیر عبدالرحمن خان «۱۹۰۱م» در قصبه باغ بالای کابل، طرزی با خانواده خود به کابل آمد و با حبیب الله خان ۲۹ساله که بعد از مرگ پدربادشاه افغانستان شده بود، ملاقات و اجازه بازگشت فامیل طرزی را به وطن گرفت. همان بود در سال ۱۹۰۵م خانواده طرزی پس از ۲۳سال بطور قافله از طریق بیروت، پورت سعید و کراچی توسط چپان و تخت روان «محمل» بکابل رسیدند. حکومت وقت برای ایشان در هندی «چهل ستون چهاردهی» در باغ نایب سالار پروانه خان جا داد.

بعداً یکی از زوجه های بانفوذ امیرحبیب الله خان، «علیا حضرت مادرشهبزاده امان الله خان»، با خانم محمود طرزی که در آنوقت زبان دری را آموخته بود و دخترانش اظهار محبت میکرد. بعداً حکومت به خانواده طرزی در ده گوچک «ده افغانان کابل» یک خانه که بنام خانه ملا عموی توحی مشهور و خانه ضبط شده ملکیت دولت بود، برای شان داده شد.

بازگشت بوطن یکی از آرزوهای دیرینه محمود طرزی بود بنابراین محمود شروع بکارکرد و اولین خدمتش بوطن ترجمه متن نظام نامه از ترکی به دری و نخستین نظام نامه افغانستان درباره پست را با تعلیمات نامه به دولت امیر تقدیم کرد. سپس حلمی بیک افندی استاد خط، نقاسی و حکاکی را بکابل دعوت نمود که تکت های پستی را چاپ و قالب های نشانهای دولتی را ساخت، این خدمات محمود مورد توجه نصرالله خان برادر امیرحبیب الله خان قرار گرفت و دارالترجمه زبان ترکی رونق گرفت. محمود که آثار و تراجم خود را از شام باخود آورده بود، شروع به چاپ کرد.

بی بی خیریه دختر بزرگ محمود طرزی که رساله قصص الانبیا رانوشته بود در کابل بهمکاری پدرش آنرا ترجمه کرد که در کابل به شهرت رسید. خیریه با خواهران خود دائماً در روزهای مبارکه، جشن ها از طرف علما به ارگ دعوت می شدند، فهم و دانش دختران محمود طرزی مورد توجه امیرحبیب الله خان گردید و در اثر خواهش امیر، خیریه دختر بزرگ محمود با معین السلطنه سردار عنایت الله خان پسر ارشد امیر ازدواج کرد و با این ترتیب محمد طرزی با خانواده سلطنت خویشا وندی یافت.

طرزی علاقه خاصی به نشریک نشریه داشت و در ۱۲ میزان ۱۲۹۰ش اجازه نشر سراج الاخبار را از سراج المله حاصل کرد و بعداً ازدواج ثریا ۱۴ساله دختر دیگر محمود با عین الدوله شهزاده امان الله ۲۱ساله صورت گرفت. آخرین شماره سراج الاخبار به تاریخ ۲۷ قوس ۱۲۹۷ش بچاپ رسید.

با کشته شدن امیرحبیب الله خان و پادشاهی امان الله خان، محمود طرزی وزیر خارجه و اولین همکار امان الله خان بود و در ۱۳۰۴ش محمد طرزی بعمر ۶۰ سالگی از سمت وزارت خارجه استعفا کرد که به علالت مزاج و خاطر توأم بود و در سال ۱۹۲۷م با خانم خود برای معالجه عازم اروپا شد و سال بعد بوطن بازگشت ولی وظیفه رسمی نگرفت. اخیراً امر در اثر اغتشاش داخلی، سعایت حسودان و متملقان، با فامیل خود عازم ایران و سپس به استامبول رفته و مدت چهار سال زندگی نمود در ۱۹۳۳م در اثر سرطان جگر در شهری که دوست داشت وفات یافت و محترمانه بخاک سپرده شد.

\* ابراهیم ادهم بلخی که نیاکان او از پادشاهان بوده اند در جوانی توبه کرد و زهد را پیشه خود ساخت. روزی به عزم شکار از شهر بیرون رفته بود، هانفی آواز داد که ای ابراهیم ترا برای اینکار نیافریده اند. او را این نداء تکان داد که تو زهد را پیشه خود اختیار کرده اید. او از جمله تصوفین قرن سوم تا اواخر قرن پنجم میباشد.

\* در دربار نصرالدین شاه، روضه خوانی بود شخصی بنام «منعم» که گاهی شعر هم میگفت یکروز در ماه مبارک محرم الحرام که منعم بالای منبر رفته یک بیت از شعر خودش را خواند:

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

يادونه: دليکنيزي بنی پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

## دیوانه شود منع در ماه محرم

وبقیه آن یادش رفت وساکت ماند . نصرالدین شاه که خود نیز شعر می گفت در سکوت حاضران بقیه شعر منع را این طور تکمیل کرد :

### در ماه صفر هم ، ده ماه دگر هم

از این سبب گریه های مجلس به خنده ها تبدیل شد .  
\* جمعه ۲۰ ثور ۱۳۴۷ش مامورین دارالتحریرشاهی را آقای حیدرجان نیکزاد در اقطاع خود واقع « شینه » که پهلوی دریای لوگر کائن است، دعوت داده بود. در آنجا بالای یک صفا با صفا که شرف به دریا بود باحضور بیتاب صاحب سیل دریا را سیر میکردیم . من خواندم :  
سیل پُر زور چو آید زسرپل گذرد

آقای رحیمی فرمود : کلام صائب اصفهانی است و این فردش بسیار خوب واقع شده که :

### دامنش در گرو خار ملامت باشد شوخی چشمی که زعاشق بتغافل گذرد

آقای عامل که شعر فهمی او بسیار معمولی، و همین فهم ناقص برای ایراد گیری در کلام هر کس برایش عامل دیگری شده با تمسخر گفت : این فرد چه خوبی دارد و چرا دامن معشوق بواسطه تغافلش در گرو خار ملامت باشد؟ زیرا تغافل معشوق صفت اوست.

مرا جرئت بیجا وی معنی عامل که در حضور ملک الشعراء و بر کلام ملک الشعراء دیگر جاهلانه می تاخت ، سخت دلگیر ساخت ، و یکبار خواستم به مباحثه و حتی مجادله با وی برایم، دیدم مجلس انس و الفت برهم میخورد و در همین دقیقه با هم چو خودخواهان مباحثه هم به درد نمیخورد، لاچار جوابش را به خموشی ادا کرده روی سخن را به دریا وسیل آن و مستی ها پیش گشتاندم .

آقای عامل باین عقیده است که اگر برای عاشق بعد از هزاران تپ و تلاش دیدن معشوق میسر آید و معشوق بوی اعتنائی نکند باید به وی آفرین گفته شود . فرض کنید خود ایرادگیر صاحب دلباخته شخصی است و هزاران شب و روز را با درد و سوز پشت سر کرده و عوض هزاران سلام امیدوار یک علیک است هرگاه یکبار آنهم برسبیل تصادف اگر با معشوق دچار شود و او متعرض را آن همه جانکنی ها و آشفته روزی ها و تشنگی ها خیال زوق خود نکرده و از وی به تغافل بگذرد ، می باید آنرا شاباس گوید و خوش هم شود چراکه تغافل شیوه معشوقان است و این وقت معشوق بکمال صفت خود متصف است ، فلهدا تمام گرفتاران که در پیرایه نظم و نثر از تغافل معشوق گله گیها کرده اند ، بد کرده اند .

اگر میرزا صاحب بیدل گفته : « تغافل کرده پایمالم چسان نگیرم چرا ننالیم بحساب قلمد » نمی شایست از تغافل نالید و اگر فرموده اند : « ظلم است به شق چه مدارا چه تغافل » باز هم این ظلم را عدل باید فهمید . من میگویم : « اگر تغافل شیوه معشوق است ، ناز، نخره، جفا ، خلاف وعده ، بدبینی به عاشق ، رقیب پرستی نیز از شیوه های معشوق است ، پس باید معشوق عامل دارای تمام این صفات باشد و آقای عامل نیز اگر واقعاً عاشق است ماباید به کمال صفات خود متصف بوده باشد یعنی میباید ، مظلوم ، بدگمان ، فدائی ، بمرگ خود رضا، تشنه یک سخن ولو به قهر، کشته یک نگاه ولو بغلط ، عاشق کشته یک گپ ولو دشنام باشد که تا دامن مرگ این هردو بهم نرسند . نمیدانم یک جوره عشق و معشوق چنین صفاتی که بر شمردم چه حیاتی خواهند داشت ، اگر میرزا بیدل فرموده اند :

### بگذار که عالم همه دریا س بمیرند ایجان تغافل مشکن شان تغافل

از این جهت اگر قتل عام را برای نشکستن شان و مقام تغافل تجویز کرده برای تغافل یک نوع مضمون تازه و بکر یافته و سنت شعراست که هر چه را فدای مضمون خود مینمایند .

\* در زمان جنگ دوم جهانی در کابل آرد و غیره خوراکه باب کمبود شد و نرخ اقلام وارداتی بالا رفت از ولایت شمال کشوری نوع گندم بکابل می آمد که این گندم از بسکه در چاه های گدام دیر مانده و فراموش مامورین مذکور شده بودند چون فقدان آرد بود آنرا به بازار آوردند که نسبت رطوبت مزه تلخ پیدا کرده بود تا آنکه بعداً آرد

امریکایی بدون سیوس بکابل وارد گردید و فی سیر به چهارافغانی بفروش میرسید . چون مردم به نان سفید عادت نداشتند مشکلات زیادی را بار آورده بود. همچنین قلت کاغذ نیز بودو اکثراً چاپ نشرات معطل گردید ولی اخبار انیس که درشش صفحه طبع میگردد نسبت کمبود کاغذ درچهار صفحه به اندازه کتابچه به نشر میرسید ویک شماره آن به بیست وپنج پول بفروش میرسید .

\* **فاکوتۀ ادبیات** پس ازتأسس درخانه محمد حسین انوری درگذرگاه کابل سکونت داشت ، سپس به خانه کرایه دریکی ازمنازل جوی شیر بالاکوه ده افغانان نقل مکان کرد . سپس دراتاق های مربوط وزارت زراعت در ساحه خواجه ملا در سرک دارالامان کوچ کرد. بعداًدرگوشه مکتب دارالمعلمین در ده بوری و سپس درشهرنو کابل و بلاخره به پوهنتون کابل درعلی آباد مقیم شد

« پایان »